

بیماری‌شناسی سیاسی در ایران امروز

محمدرضا تاجیک

یک) آناکرونیسم (anachronism) یا زمان‌پریشی یا نابهنگامی، همچون دستکاری در ترتیب اجزای یک داستان و پس‌پیش‌کردن آن است - داستانی را فرض کنید که مردی غارنشین غذايش را در مایکروویو گرم می‌کند، یا رمان قدیمی را که در آن شخصیت‌ها به جای نامه نوشتن، به یکدیگر پیامک می‌دهند، یا مردمانی سنتی که تلاش می‌کنند رفناری مدرن به نمایش بگذارند، یا سیاست‌پیشگانی آما توری که سعی دارند در هیبت و صورت حرفه‌ای ظاهر شوند. پس، زمان‌پریشی به معنی خطا (آگاهانه یا ناآگاهانه) در ترتیب وقایع تاریخی است. زمان‌پریشی، همچنین یکی از صنایع ادبی است که شخص یا چیزی را که مربوط به یک دوره مشخص تاریخی است در زمان اشتباهی قرار می‌دهد. از یک منظر، سه نوع زمان‌پریشی برای تحقق سه هدف مختلف وجود دارد: پاراکرونیسم: هر چیزی (یک شیء، یک بیان محاوره‌ای، یک عرف اجتماعی، با یک دوره زمانی خاص) که در یک دوره زمانی اشتباه ظاهر شود را می‌گویند. به عنوان مثال، یک فرد امروزی به جای ماشین لباسشویی از تخته شست‌وشو برای تمیز کردن لباس استفاده می‌کند. پروکرونیسم: این نوع از زمان‌پریشی، یک زمان‌پریشی غیرممکن تلقی می‌شود. پروکرونیسم مربوط به یک شیء یا مفهوم است که مدت‌ها قبل از اختراع آن در یک اثر ادبی یا فیلم (مانند مایکروویو در عصر حجر) استفاده شده است. زمان‌پریشی رفتاری یا فرهنگی: آوردن اشیاء یا ایده‌های باستانی به زمان مدرن به عنوان یک انتخاب زیبایی‌شناختی.

دو) تابلوی سیاسی ما ایرانیان، پر است از برش‌های زمان‌پریش و نابهنگام (تاخیرها و تعجیل‌های تاریخی). شاید از همین‌رو، وضعیت دماغی سیاست و بازی‌پیشگان سیاسی ما، همواره به هم ریخته و پریشان و توأم با نوعی روان‌پریشی و شیزوفرنی بوده و اهالی سیاست همواره همچو آن نابهنگام بهار بوده‌اند که به دی می‌شکفند، یا همچو آن کارگاه کدنی که هر وقت می‌رسند یا خیلی دیر است یا خیلی زود. این موجودات سیاسی، معمولاً زیستی فرا اکتونی دارند و از استعداد درک و تدبیر زمان حال خود بهره‌ای قلیل برده‌اند و فاقد هنر در-لحظه-

زیستن هستند. بودلر، در نقاش زندگی مدرن، هنرمندان را به عظمت کار نقاشان زندگی روزمره متوجه می‌سازد و زیبایی آثارشان را که نه يك زیبایی عام و كلي، بلکه يك «زیبایی خاص، زیبایی شرایط ویژه» است، ستایش می‌کند. به قول بودلر، «لذتی که از بازنمایی زمان حال می‌بریم، تنها معلول زیبایی‌ای نیست که در این بازنمایی نهاده می‌شود، بلکه از نفس حال بودن نیز ناشی می‌شود.» از این منظر، سیاست ایده‌آل ناظر بر درك و تدبیر رخدادها و رفتارها و اشیای جزئی و تکین و روزمره و نه امور انتزاعی و فراتاریخی و جهان‌شمول و كلي است. از این منظر، سیاست باید رنگ و سیمای لحظه‌های بی‌تاب و دمک‌های بی‌قرار را بر جبین داشته باشد و همین رابطه دیالوگی (تفہیم و تفاهمی، تاثرگذار و تاثیرپذیر) با لحظه‌های اکنون است که آن را قادر به تحلیل و تدبیر آینده و قادر به ایجاد نور و حرکت زندگی در زمان حال می‌کند. پس، سیاست باید خصلتی گذرا، فرار و تصادفی داشته باشد تا بتواند امر نوظهور، سرگیجه‌آور و گریزپا و نابهنگام که با هر دمک زندگی روزمره عجین است را فهم و تدبیر کند. سیاست، باید تلاش بی‌وقفه برای تبدیل شدنِ مدام لحظه‌های بی‌قرار به يك اثر واقعی، یا به بیان فوکو، به يك اثر هنری فهم شود. اما بسیاری از بازی‌پیشگان سیاسی ما در گذر تاریخ کهن این مرز و بوم، همواره این لحظه‌های گذرا را همچون امر مقدس پنداشته و در حفظ و پایداری آنان کوشیده‌اند و تلاش نکرده‌اند «چه باید کرد» و «چه می‌توان کرد» خود را از دل لحظه‌های گذرا و هر آنجا که لمحه‌ای از تفکر، شعله‌ای از آگاهی، زخمه‌ای از تجربه، ارتعاشی از زندگی انفعالی در جلوی چشمانشان منتشر می‌شود، بیرون بکشند. اینان، سخت غافلند که رابطه با لحظه گذرا همان رابطه با خویشتن است؛ رابطه‌ای که مستلزم ابداع و آفرینش مدام خود و زیست‌جهان خود است. مارکس می‌گوید نباید نیروی آفرینشگر کارگر را به صرف «تولید کالا» زنجیر کرد و بدین‌گونه امکان‌های خلق و آفرینش را از بین برد. اما کارگر (عاملان) سیاسی ما، همواره نیرو و توان خود را مصرف کالاهای معیوب و فاسد سیاسی کرده‌اند و از این‌رو، هیچ‌گاه نیاز سوزان و میل ارضانشدنی به صیورت و ابداع و آفرینش بی‌وقفه خود را درك و تجربه نکرده‌اند.

سه) اکنون که به گفته هارتموت رزا، زمان يك مولفه فراگیر پیکره اجتماعی و سیاسی شده است و تمامی نهادها، ساختارها و تعاملات اجتماعی و سیاسی، اصولا روال‌مند و دربردارنده الگوهای زمانی شده‌اند و به‌طور زمانی ساختار می‌یابند و زمان بیش از هر زمان، سازنده تمام فضای سیاسی شده، زمان‌پریشی آثار مخرب و مهلك خود را

عریان‌تر نمایان ساخته است. در جامعه امروز ما، شتاب زمانی به نیروی تمامیت‌خواه تبدیل شده است؛ یعنی هم گریزناپذیر است، هم فراگیر و هم مبارزه با آن دشوار یا تقریباً غیرممکن است. به‌رغم این واقعیت، ضرباهنگ تصمیم‌ها و تدبیرها کماکان بسیار کند است. بدیهی است هرگاه دو فرآیند زمان و تدبیر هم‌بسته نباشند، یعنی از نظر زمانی متقارن نباشند، سرعت‌گیری یکی موجب فشار بر دیگری می‌شود و تا زمانی‌که دیگری هم به همین اندازه سرعت نگیرد، مانعی مختل‌کننده، و به بیانی مانعی کارکردی شمرده می‌شود. در این حالت، تدبیرگران، به بیان مولانا، بی‌خبر از حال درون جامعه می‌شوند، قصه رنجور و رنجوری نمی‌دانند و نشانه‌های رنگ روی و نبض و قاروره مردمان نمی‌شناسند، از دید رنج آدمیان، «نهفت» بر آنان کشف و آشکار نمی‌شود، از دود به بوی هیزم رهنمون نمی‌شوند و لذا هر دارو که می‌کنند، آن عمارت نیست ویران می‌کنند، چون از فهم و درک واقعیت و حقیقت عاجز می‌مانند، به پستوهای ذهنی-زبانی خود پناه می‌برند، غافل از اینکه در همان لحظه که زبان آنان اندر گفتن و قلم آنان اندر نوشتن (تفسیر، تحلیل، تاویل کردن) می‌شتابد، زبان‌شان و قلم‌شان، هم خود و هم واقعیت را می‌شکافد و در شرح واقعیت چو خر در گل می‌خسبد و از آفتابی که دلیل آفتاب است، روی می‌تابانند. گورستان تاریخ، منزل ابدی تدبیرگران زمان‌پریشی است که به هنگام شتاب زمان يك رگشان هم هوشیار نیست، در عقل و روح و دیده‌شان گشایشی ممکن نیست و ابن‌الوقت بودن مرام‌شان نیست.